

دو اظهار نظر درباره مقاله فوق

۱- نظر مثبت:

اندیشمند یا زندیق؟

مهدی ماحوزی

استاد و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن

اخیراً مقاله‌ای به دستم رسید از آقای دکتر جعفر آقایی چاوشی پژوهشگر تاریخ و فلسفه ریاضیات و استاد گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف زیر عنوان «آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟»

این مقاله بازنویسی دو مقاله‌ای است در شماره‌های ۷۵ و ۷۸ مجله فرهنگی و هنری رودکی به چاپ رسیده و آن در رد سلسله مقاله‌های است که در آنها خیام و ابوالعلا به کفر و زندقه متهم شده‌اند.

آقای دکتر چاوشی در این بازنویسی، نه تنها مقاله «نگاهی به دو زندیق ابوالعلا و خیام» مندرج در شماره ۷۳ رودکی نقد کرده‌اند، بلکه تهمت‌هایی را که اخیراً نیز در مقاله‌ها و کتابهایی که در اطراف اندیشه خیامی نشر یافته است پاسخ گفته‌اند.

خواندن این مقاله از دانش پژوهی استاد در این مقطع از تاریخ که دانش و آگاهی سراسر کره زمین را فراگرفته و افلاک هم از نفوذ بی‌امان دانش‌رهایی ندارد، چندان شگفتی ببار نمی‌آورد و ایستادگی او در برابر نسبت‌های ناآگاهانه طبیعی است.

انگیزه نگارنده در نوشتن این مختصر، نخست شکیبایی شایان تحسینی است که ایشان در نقد نظر و رأی نویسندگان «نگاهی به دو زندیق...» از خود نشان داده‌اند و سپس دقت علمی و استدلال متین و آوردن شواهدی روشن است در برخورد با آرای متخالف و متعارض.

تنها نویسندگان «نگاهی به دو زندیق...» نیستند که اصل را بر کفر و زندقه خیام و ابوالعلا استوار و بدون کم‌ترین تردیدی در این اصل، همه دلایل و شواهد خود را

بر اثبات آن اصل و مدعا اقامه کرده‌اند.

اگر به نوشته «دمی با دشتی» نگارش نویسنده گرامی آقای مصطفی رحیمی (مندرج در کتاب نگاه از انتشارات زمان) بنگریم بدین حقیقت می‌رسیم که در میان طبقه آگاه، درس خوانده و صاحب قلم هم، زشتی همیشه زشتی و زیبایی همیشه زیبایی نیست. به قول مولانا:

چون غرض آمد، هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

انسان انتظار دارد نقاد هنرمند مقدماتی منطقی ارائه کند و از آن نتایج منطقی بگیرد. داشتن طبعی سازگار برای خیام عیب نیست، تا مزاحم آزادگی و ایستادگی او در برابر مکاره و ردائل باشد و همه انسانها در برابر حوادث یکسان واکنش نشان نمی‌دهند. از یک دانشمند و محیط بر دانش‌های زمان نمی‌توان همان انتظار را داشت که از یک انسان سیاسی شدید التأثير و پرخاشگر.

تکیه بر اصطلاح «جف القلم» کردن زمانی برای یک نویسنده پسندیده و بجاست که خود سهو قلم نداشته باشد و با آوردن تعبیری چون «اراجیف روضه خوان‌ها» در یک مقاله انتقادی حرمت، رسالت و متانت قلم را نگاه دارد.

شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

با این مقدمه آقای دکتر چاوشی نباید برنجد کسی بگوید هرکسی چون سعدی در حلب ازدواج کند کارش به شکست می‌انجامد و اگر ازدواج کرد خردمند نیست. به گفته منطقیان «قیاساتها معها» یعنی دلیلش همراه آن است.

اگر ابوالعلا زن نگرفت و گفت برسنگ مزارش بنویسند: «این جنایت پدر من است که مرا پدید آورد»، شرایط زمان و مکان را باید سنجید. در آن روزگار سخت و پرماجرا ایفای وظیفه در برابر نابکارها، بیدادگری‌ها و خونریزیها دشوار بود.

ابوالعلا معتقد بود که آدمی چون حیوان نیست که بدون هدف زاد و ولد کند. و اگر نتواند فرزندی بپرورد که در مهالک از کیان کشور و حریم اخلاق دفاع کند باز ایستادن از این میل نفسانی آیین شرف و فرزاندگی است.

تعریض بر ابوالعلا که کتاب الفصول والغايات را در معارضه باقرآن کریم نوشته است سخنی است ناروا و چنانکه ناقد محترم اشاره کرده‌اند ناصر خسرو در سفرنامه این نسبت را مردود دانسته و پیچیدگی الفاظ آنرا در انتقال معانی از موجبات

کوزهمی ناقصان برشمرده است. بویژه که خود ابوالعلا در کتاب رسالة الغفران ابن راوندی را نکوهش کرده است که چرا کتابی در معارضه با قرآن بر ساخته است. نیز سوگند ابوالعلا به اسب و ستاره و شب در این کتاب نیز دلیلی بر زندقه او نتواند بود، چرا که بسیاری از شعرای نامدار عرب نیز چنین کرده‌اند.

ناقد ارحمند در پاسخ این تعریض که دیوان ابوالعلا مشحون از بیت‌های کفرآمیز است شواهدی گویا و بلیغ از سروده‌های او دال بر اعتقاد وی به آفریدگار جهان و توصیه او در ایفای فرایض بدست می‌دهد.

اما در مورد خیام و ادعای مدعیان برتن ندادن خیام به زناشویی، منتقد محترم در نقدی علمی شواهدی می‌آورد و منابعی ارائه می‌دهد که حتی برای مدعی منکر هم چاره‌ای جز اعتراف نیست.

و اما نسبت آزمندی به حکیمی قانع و معتدل آنهم با آوردن شواهدی از نوروزنامه که بطلان انتساب آن به خیام ثابت شده است، دلیلی است روشن بر یکسو نگری مدعیان با اینهمه در این نقد آگاهانه از جفایی که برخیا و زکریای رازی رفته است با استناد به منابع مطمئن از جمله طب روحانی رازی دفاع شده است.

دکتر آقایی در مورد انتساب نوروزنامه به خیام، با مطالعه دقیق مقاله‌های قزوینی و سبک‌شناسی بهار، این انتساب را مردود دانسته، با نهایت ادب و اخلاص نظر شادروان مینوی را نقد می‌کند و می‌گوید: «مجتبی مینوی مصحح کتاب نوروزنامه، از روی بعضی قراین این اثر را از خیام دانسته است، لیکن بارها اتفاق افتاده که نویسنده‌ای ناخودآگاه به موضوعی علاقه‌مند می‌شود و همه معلومات خود را برای اثبات آن بکار می‌گیرد و اگر خود را از آن علاقه فارغ کند، مشاهده خواهد کرد که آن موضوع، ارزش اینهمه کوشش را نداشته است.»

یک ضرب المثل عربی هم می‌گوید: «حُبُّكَ الشَّيْءُ يُعِمِّي وَيُصِمُّ» یعنی دوست داشتن چیزی، آدمی را از دیدن و شنیدن واقعیات مربوط بدان چیز کور و کر می‌کند.»

در ادب فارسی هم این مضمون به تعبیرهای مختلف آمده است. چنانکه مولانا می‌گوید:

هر کجا که می‌گریزی با تو هست

چون خیالی در دلت آمد نشست

آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۷۷

در تاریخ اندیشه این نکته سابقه‌ای دراز دارد، یعنی شیفتگی حدود ناپذیر به عقیده‌ای موجب می‌شود که آن عقیده را حقیقت محض دانسته، یکسره بر آنچه که مغایر آن عقیده است، خط بطلان کشیم. تا چهل یا پنجاه سال پیش کسی جرأت نداشت اندیشه زردشت و بودا را به محک نقد علمی کشیده مزایا و کاستی‌های آنرا نشان دهد.

در دوره بنی عباس به تصور آنکه ایرانیان ممکن است به عقاید ثنوی بازگردند مهدی خلیفه عباسی شدت عقاید را تفتیش میکرد و مانویان را به عنوان زندیق مهدورالدم می‌دانست و به موسی الهادی فرزند خویش توصیه کرد که باید آنان را بردار کشی و او چون به خلافت رسید، سوگند یاد کرد که یک چشم بینا از آنها باقی نگذارد.

مانی می‌گفت که جنبه مادی حیات و زندگی دنیوی اهریمنی است و جنبه معنوی حیات، نوری است ایزدی و اهورایی آدمی وظیفه دارد که خود را از زندان طبیعت آزاد کند و با اینکار نور ایزدی را که همان روان اوست از سیطره طبیعت برهاند.

این اندیشه که در سایر ادیان هم با کم و بیش اختلافی پذیرفته شده و اندیشه بشری نیز آنرا شایسته تامل و تدبر می‌شناسد در نظر آدمیان محدود الفکر و خلیفگان متحجر رقم کفر والحاد خورده است، چنانکه مانی به فجیع‌ترین شیوه‌ای کشته می‌شود و هزاران تن از پیروان او را به دار مجازات می‌آویزند.

استاد جلال الدین همایی در مقدمه‌ای مستوفی که بر طرب خانه نوشته است، عقل سلیم را بکار انداخته، با معیارهایی عقلانی اندیشه خیامی را از شوائب اوهام و پندارهای باطل پاک کرده است. چگونه می‌توان چنین شخصیتی را تجلیل کرد، لیکن رأی روشن و نافذ او را درباره خیام و اندیشه خیامی نادیده گرفت!

در مقاله جوابیه یکی از نویسندگان مقاله «نگاهی به دو زندیق» به نقد علمی آقای چاوشی، هدف قرآن از انتقاد از شاعران غیرملتزم بدرستی تفهیم نگردیده است.

قرآن شعر گمراه کننده را مورد نکوهش قرار داده و گرنه در احادیث و روایات اسلامی شعر از موازین حکمت شمرده شده که «ان من الشعر لِحکمة» و «الشعراء»

امراء الکلام» و اینکه «زبان شاعران، کلید خزائن عرش» است.

و بدین جهت خود قرآن بویژه آیات مکی شعر است و صورت و معنی شعر در آن آیات به زیباترین وجهی جلوه گر است. شعر متین انفعالات روح آدمی است و این عنوان اگر برخاسته از فضیلت و در جهت هدایت باشد فرخنده است و با مسمای آن سازگار و اگر نباشد، شعر نیست، بلکه عباراتی است مثطی و بیرون از ماهیت شعر که تخیل و موزونی باشد.

به گفته ملک الشعرا بهار: «ای بسا ناظم که اندر عمر خود شعری نگفت» و سخنان پیامبرانی چون اشعیا، ارمیای نبی، عیسی، موسی و بویژه پیامبر اکرم اسلام (ص) یا پیشوایانی چون حضرت علی (ع) مفهوماً و گاهی صورتاً به شعر ماند. بنابراین قرآن و اسلام مشوق شعر خوب است که دعوتی است به اندیشیدن و تلاشی در نگریستن به جهان هستی و شناسایی پدیده‌های آن.

ما نمی‌خواهیم واژه «می» و مترادفات آنرا از رباعی‌های خیامی نفی کنیم و ضرورت هم ندارد. مگر می‌توان این معنی را از اشعار حافظ و مولانا نفی کرد و زدود.

حتی اگر «می» انگوری هم باشد، تمثیلی است برای مبارزه با ریاکاری و عوام فریبی، چنانکه حافظ می‌گوید:

می صوفی افکن کجا می‌فروشند؟! که در تا بم از دست زهد ریایی
و باز همو گوید:

اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد نهیب حادثه بنیاد ما زجا ببرد

آقای چاوشی در پاسخ خود بدین مطلب شواهدی از خاقانی، ناصر خسرو، و سعدی ارائه کرده و نکاتی دقیق از خلال آنها بیرون کشیده است که از نظر سخن سنجی و نقد علمی در خور امعان نظر است.

درباره رباعیاتی که در این مقاله مورد استناد آقای دکتر چاوشی است و در پاسخ به مقاله پندارگونه نویسندگان مقاله «دو زندیق...» آورده‌اند، مجال توضیح نیست و خوانندگان محترم را به مقاله خویش زیر عنوان «تبیین اندیشه خیامی» که در همین شماره از فرهنگ چاپ شده ارجاع می‌دهد.